

ننیده و فتقدار چند ایامی که در این ایام

با درود گرم دوستانه اجازه بدهید بگویم که من خواننده می‌باشم و مشتاق هر فرصتی که در دست می‌آید برای دیدن شما هستم /
 که صفای آنها را چه گمانه جمع کرده‌ام - مانند سوره‌ای که در دست است - که می‌گوید امروز آن‌ها را دیده‌ام جدا گانه در یک کتاب از سندی
 به چاپ رسانده
 در شماره ۱۱۱۷ که به نظر من در باره شما نامدار است و این کتاب را در دست گرفته‌ام و من با بار آورده بودم و در دست اهرام
 من و همکاران است. این ضمن سخن از لایحه‌ای که گمان از کتاب "زنده رود" را در دست گرفته‌ام و یاد کرده‌ام. با واژه‌های "تاریخ تیسون"
 که زاری بر سر مردم گامی است و کاربرد آن نه برای وطن و نه شعر جان‌فروزی است. در واقع می‌بینم که در روز کتاب که گویی
 که انت آران در آن زمان نهاده می‌شود. من درباره ۱۵ دفتر شعر اله حرف می‌زنم و توضیح می‌دهم.
 در "زنده رود" شعر می‌بینم که از من این کتاب هم بریدگان بنام "با درود می‌گویم" زندانی می‌شود و در این کتاب
 چاپ شده بود که گویند را مدت ۵ سال که مجموعاً در کتاب "تاریخ تیسون" چاپ شده بود. در آن زمان چاپ می‌شد
 که من خبر نداشتم و من در خارج بودم.

آقای دکتر الهی عزیز آخر خرداد نزدیک به ۲۰ سال پیش در باره شما پرسیدم که... از "زنده رود" نقدی خاص
 زیبا در مجله روزه فارسی در باره این کتاب دادید و چندین پیش می‌مانی نقد را در کتاب لندن از زنده چاپ رسانیدید.
 که ام‌ام باید ما بدر کرد، آنها را یا "تیسون" و این کتاب "زنده رود" برای من همواره سرایم امروزه وطن از دست داد و
 در آن وقت از وطن خارج شده بود تازه ترجمه می‌شد خود شد! که ام از دست داد و "ارسی" به عشق و امید وطن نگرفت
 تا به وطن بازگشت. برای معیشت و وطن خدایمان بی‌ساخته کردیم و این است که چه کسی بی‌ساخته یا کمتر از دیگری دوست دارد.
 من آکسفورد که در باریک راه چشم و تنم اغلب فرمان جان نمی‌برد، بی‌ساخته روزگار می‌گذرد و من نمی‌توانم حرفی بزنم باز در حوض ناگزیر
 کتبه - ترجمه شود - ای زبان انگلیسی متشکر کردم و درام سرورده‌ام تا آنکه در راه را برای چاپ حاضر می‌کنم.

و : به جان شعر، که فرزند هر زبان من است
 و جاودان زبانت
 من و همواره به آزادی و وفاداری
 و آفرین نفس ام
 تعریفی را آفرینی است.

با مهر و احترام
 سید علی حسینی

(۴)

از دور با وطن

در میان کتابهایی که منظم می‌کردم، آثار منتخب ابوالقاسم لاهوتی را یافتم، چاپ مسکو، به سال ۱۹۴۶ یعنی ۱۳۲۴ شمسی، یعنی سال غوغای آذربایجان و معرکه قوام‌السلطنه و استالین. و کتاب، در اوج تلاطم استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چاپ شده است.



لاهوئی و همسرش

نام لاهوتی برای همسران من یادآور یک قیام کوتاه مدت و شبه کودتا یا به اصطلاح فرانسویها Putsh است که توسط این افسر ژاندارم ترتیب داده شده بود به بهانه قتل شیخ محمد خیابانی و به منظور نوعی قیام در برابر قوای قزاق که بعد از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ هر روز بیش از روز پیش بر اوضاع مسلط می‌شد. ژاندارمها و قزاقها همه جا رو بروی هم قرار داشتند و لاهوتی افسر ژاندارم و فرمانده مرکز شرفخانه بود. او نیمه شبی به تبریز آمد. تبریز را تصرف کرد و مخبرالسلطنه را به زندان انداخت. تمام کارهای شهر را به دست گرفت و با نیروی قزاق جنگ خونینی کرد. اما تمام ماجرای این شبه کودتا فقط ۸ روز از ۱۲ تا ۲۰ دلو (بهمن) ۱۲۹۹ بطول انجامید و در این روز لاهوتی و گروه زیادی از یاران او از مرز عبور کردند و به خاک شوروی رفتند همچنانکه در ۲۵ سال بعد پیشه‌وری و یارانش.

نمی‌دانم درباره این قیام برق‌آسا چقدر تا کنون کار شده و مدرک منتشر گردیده است. اما این را می‌دانم که یاور ژاندارم لاهوتی پس از استقرار در کشور شوراها که خود در آن سالها اولین گامهای انترناسیونالیسم را برمی‌داشت یکی از کسوت نظامی بیرون آمد و مرد شعر و ادب شد. در سالهای بعد هر وقت صحبت از لاهوتی می‌شد، حکایت از این می‌کردند که در فرهنگستان شوروی سرگرم به کار است و بعدها نیز به تاجیکستان رفت و در فرهنگستان این کشور گویا به مقام ریاست هم رسید. از لاهوتی، من یک غزل قشنگ به خاطر داشتم با مطلع:

بی تو سرای درد است ای دوست خانه من
خورشید من کجایی سرد است خانه من

اما در منتخب اشعار لاهوتی ناگهان به شعری برخوردیم که اصلاً نمی‌دانم سانسور استالینی چطور از سر آن گذشته بود البته سابقه این کار را باز هم در انتشارات فارسی‌زبان مسکو دیده بودم. فرضاً کتاب پر از شیون «زنده‌رود» خانم ژاله اصفهانی که برای من همواره سرود سراسر اندوه وطن از دست دادن است. بهر حال شعر لاهوتی با عنوان «ایران من»، شعر بلندی بود و من فکر کردم دو پاره‌آغازینش را در این یادداشتها بیآورم تا خرده‌گیران بر دوستان کمونیست من، باور کنند که آنها وطن را همانطور دوست داشته‌اند که همه ما دوست داریم. و این باشد تا وقتی دیگر که ادای دینی می‌کنم به سیاوش کسرایی و آنهمه غریبانه‌های او و آن شعر دردناک «از این سوی باخزر». فعلاً با دو بند از «ایران من» لاهوتی تنها بمانید.

ایران من

ابوالقاسم لاهوتی

بشنو آواز مرا از دور، ای جانان من،
اولین الهام‌بخش و آخرین پیمان من،
ای گرامی‌تر از چشمان، خوبتر از جان من،
کشور پیر من، اما پیر عالی‌شان من،

طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من!

من جدا افتاده از پیش تو فرزند توام،
دائماً گویا که در آغوش دل‌بند توام،
لیک روحاً پای‌بند مهر و پیوند توام،
مخلص تو، عاشق تو، آرزومند توام.

طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من!